

واکاوی فرزند آوری در بین زنان ساکن در شهرهای کوچک

سیدکمال الدین موسوی*

چکیده

پژوهش حاضر یک پیمایش اجتماعی پیرامون فرزندآوری و تمایل به آن بوده و چهارچوب نظری پژوهش را نظریات استرلین، بکر، موداک و لستاق تشکیل می دهد. جامعه آماری تحقیق شامل زنان متأهل ساکن در برخی شهرهای کوچک در منطقه کاشان با جمعیت تقریبی 129144 نفر است که از این میان 720 نفر به عنوان نمونه تحقیق تعیین و مورد مطالعه قرار گرفته اند. شیوه نمونه گیری بصورت سهمیه ای غیر متناسب بوده و جمع آوری داده ها از طریق یک پرسشنامه محقق ساخته صورت گرفته است. بر اساس یافته ها اکثر زنان مورد بررسی (60٪) به الگوی نورمال باروری یعنی داشتن دو یا سه فرزند تمایل داشته اما در عمل و بطور متوسط، بیشتر آنان (52٪) حد اکثر یک فرزند دنیا آورده اند. گویا شرایط اقتصادی و اجتماعی کشور، بین تمایل به الگوی نورمال فرزند آوری و فرزند آوری واقعی شکاف قابل توجهی (21٪) ایجاد کرده و در منطقه مورد نظر، از سیاستهای رسمی افزایش جمعیت پیروی نمی کند. در کنار شرایط ساختاری، برخی عوامل غیر ساختاری همچون سن، سابقه ازدواج، تحصیلات، جایگاه شغلی و نیز طرز تلقی زنان از خود به عنوان مدرن یا سنتی نیز با تمایل آنها به فرزند آوری و تعداد فرزندانی که واقعا دنیا آورده اند رابطه معناداری داشته است.

واژگان کلیدی: تمایل به فرزندآوری، سیاستهای جمعیتی، شرایط اجتماعی اقتصادی، فرزند زایی

* استادیار جامعه شناسی و عضو هیئت علمی دانشگاه کاشان (نویسنده مسئول)

+++

مقدمه

در دو دهه اخیر، شواهد و قراین نشان میدهند آهنگ باروری و فرزند آوری در سطح کشور نسبت به دهه های قبل از آن کُند تر شده و هر چند این روند جزئی از یک روند جهانی است و اختصاص به ایران ندارد اما به هر حال سیاستگذاری رسمی کشور را در این سالها بویژه در برنامه پنجم توسعه (94-1390) به سمت افزایش باروری سوق داده است. طی بیست سال گذشته، نرخ باروری در ایران به کمتر از سطح جایگزینی (2.1 فرزند برای هر زن) رسیده است و با وجود استحکام نهاد خانواده در کشور، شرایط اجتماعی و اقتصادی، تمایل زنان برای فرزند آوری را در مقایسه با یک نسل قبل کاهش داده و در نتیجه الگوی سه فرزندی و بیشتر که تا 30 سال قبل در خانواده ها رایج بود را به الگوی دو فرزندی و حتی کمتر از آن در سالهای اخیر تغییر داده است. برخی محققان بر این باورند که بیکاری گسترده جوانان بویژه تحصیلکرده ها، اشتغال های موقت، عدم امنیت شغلی و نا مطمئن بودن از آینده، از جمله عوامل ساختاری عمده ای هستند که در این سالها باعث تاخیر در ازدواج و بدنبال آن کاهش باروری و حتی تمایل به فرزند آوری شده اند بنا بر این، سیاستهای رسمی در این زمینه می بایست بگونه ای تنظیم شوند که با منافع خانواده ها بویژه خواسته های زنان همسو باشند زیرا در صورت نا همسویی و تقابل با منافع زنان و خانواده هایشان، این سیاستها با مقاومت روبرو

شده و نهایتاً راه به جایی نخواهند برد. براین اساس، حتی اگر وضعیت جامعه بلحاظ جمعیتی وخیم و در حال اضطراب باشد نیز اجرای سیاست های نا همسو با خواسته ها و منافع شهروندان می باید موقتی و کوتاه مدت باشد (سرای، 11:1394). مطالعه رفتار باروری زنان و میزان تمایل آنها به فرزند آوری در شهر ها و مناطق مختلف کشور با توجه به تاکید نهادهای رسمی بر لزوم افزایش فرزند آوری آنها در شرایط متغیر اقتصادی سالهای اخیر تبعا می تواند اقبال و یا عدم اقبال عمومی را از سیاستهای اتخاذ شده به نمایش بگذارد. از این چشم انداز، پژوهش حاضر بدنبال بررسی رفتار باروری زنان هم بلحاظ میزان تمایل آنان به فرزندآوری و هم بلحاظ فرزندآوری واقعی آنان در کاشان و برخی شهر ها و روستا های اطراف آن است تا بدین ترتیب بتوان میزان انعکاس سیاستهای افزایش فرزند را در این منطقه مورد ارزیابی قرار داد.

مبانی نظری

تعدادی از نظریه ها ابعاد مهم و کلیدی مسأله فرزند آوری را از چشم انداز اقتصادی تبیین کرده اند. نظریه عرضه و تقاضا که توسط ریچارد استرلین (1978) مطرح شده یکی از این نظریه هاست که رفتار باروری انسانها را حاصل یکنوع محاسبه هزینه ها و منافع ناشی از فرزند آوری میدانند. بر این اساس، در جامعه ای که مرگ و میر کودکان زیاد است تبعا عرضه فرزندان به جامعه کاهش یافته و تقاضای اجتماعی برای فرزند آوری بالا رفته و در نتیجه، تمایل به فرزند آوری و بدنبال آن نرخ باروری افزایش می یابد. اما زمانی که ضریب بقاء و زنده ماندن کودکان افزایش یابد، یا اینکه بواسطه شرایط اقتصادی جامعه، هزینه های مالی و اجتماعی تولید و پرورش فرزند بالا بوده و عرضه کودکان به جامعه بیش از تقاضا باشد، تمایل به فرزند آوری ممکن است کاهش یافته و افراد با استفاده از روشهای تنظیم خانواده سعی در کنترل باروری و باز گرداندن تعادل ولادت ها و مرگ ها در جامعه بنمایند. در چهارچوب نظریه عرضه و تقاضا، گری بکر نیز تحلیلی اقتصادی از رفتار باروری خانواده ها ارائه کرده است. او فرزندان را به منزله کالاهایی مطلوب در نظر می گیرد که پدر و مادر ها برای داشتن و حفظ آنها به پول و زمان نیاز دارند. بکر عقیده دارد که زن و شوهر ها هنگام تصمیم گیری برای فرزند آوری معمولا هم کیفیت و هم کمیت فرزندان خود را در نظر گرفته و سپس تصمیم خود را عملی می کنند. غالبا خانواده های کم درآمد، حداقل ملزومات و امکانات مثل غذا، پوشاک، آموزش، وسایل تفریح و سرگرمی و... و تبعا حد اقل هزینه ها را برای کودکان خود در نظر می گیرند و لذا فرزند آوری برای آنان سخت و دشوار جلوه نمی کند، اما خانواده های سطح متوسط و بالا، غالبا هم از نظر مالی و هم بلحاظ زمانی ملزومات بیشتر و با کیفیت تری را برای پرورش فرزندان خود در نظر می گیرند و از اینرو هزینه پرورش فرزند بالا خواهد بود. از سوی دیگر، والدین متعلق به طبقات متوسط و بالا، با توجه به قدرت مالی خود امکان فعالیتهای اجتماعی، اقتصادی، تفریحی، هنری، ورزشی و آموزشی بیشتری دارند که این فعالیتهای به نوعی رقیب فرزند آوری و تربیت و نگهداری فرزندان است. از اینرو، در نگاه بکر، خانواده های طبقه متوسط و بالا برای پرورش فرزندان با استانداردهای مورد نظر خود غالبا تمایل به فرزند آوری کمتر و تعداد فرزندان محدودتری دارند (ویکس، 226:1385).

موردادک^۱ (1980) نیز به نقش درآمد و توزیع درآمدها در تنظیم و کنترل باروری اشاره کرده است. در نظر وی، برای یک خانواده کم درآمد فواید برخورداری از فرزندان زیاد نسبت به هزینه های احتمالی که ممکن است این فرزندان داشته باشند بیشتر و بالاتر است و این برتری فایده بر هزینه، برای خانواده های کم درآمد بویژه کارگران و کشاورزان محرک خوبی برای فرزند آوری بیشتر است. اما زمانیکه سطح رفاه مادی خانواده کم درآمد بهتر شود، تراز قبلی فایده-هزینه تغییر خواهد کرد یعنی هزینه های فرزندان برای این خانواده ها از فواید آنها بیشتر شده و تبعا والدین انگیزه مادی برای داشتن فرزندان زیاد را از دست می دهند. بدین منوال، به موازاتی که با کاهش نا برابری و شکاف طبقاتی در توزیع درآمدهای جامعه بتدریج سطح رفاه خانواده های کم درآمد بهبود یابد، به همان نسبت می توان انتظار داشت که تمایل به فرزند آوری در خانواده های کم درآمد نیز پس از مدتی کاهش یابد. چنانچه بسیاری محققان اذعان کرده اند، هرچه

¹. Easterlin, R

². Morduch, W

درآمد خانواده افزایش یابد نگاه والدین بیشتر به کیفیت فرزندان، و نه صرفاً تعداد و کمیت آنها، معطوف شده و عمدتاً هزینه های تربیت و پیشرفت آنان در کانون توجه والدین قرار می گیرد (زارع، 206:1393).

باید توجه داشت اگرچه ملاحظات اقتصادی نقش مهمی در مساله باروری دارند اما رفتار باروری انسانها همیشه تابع محاسبه هزینه و فایده فرزند آوری نیست بلکه تغییرات باروری بعضاً می تواند بخاطر اشاعه نوآوریها در جامعه ایجاد شوند. این نوآوری ها ممکن است تکنولوژیک بوده (فناوریهای جدید، رسانه های نوین، هوش مصنوعی و...) و یا فرهنگی باشند (ایده های جدید، هنجار های تازه، سبک های زندگی نوظهور، نگرش های خلاقانه و...) که هر کدام با مکانیزمهای خاص خود اثراتی بر جامعه برجا می گذارند. بسیاری اوقات، هدایت نگرشها و رفتار های انسانی - از جمله رفتار باروری- در زنان و مردان توسط جریانها و موج های اجتماعی تازه و یا مد های جدید صورت می گیرد که ارتباط چندانی با ملاحظات اقتصادی و موضوع فایده- هزینه پدیده ها ندارد. در دهه های اخیر موضوعاتی چون تاخیر در ازدواج، بر خورداری از خانواده کوچک، توجه فزاینده والدین به خود شکوفایی و وقتگذاری برای خودشان از جمله نوآوریها در سبک زندگی است که به سرعت در جوامع متعددی اشاعه یافته اند. در همین رابطه، سرگئی بالانوف به ارزشهای فرهنگی جدیدی که در بین زنان شکل گرفته و ربط چندانی به هزینه های اقتصادی فرزندان ندارد و این مجموعه ارزشها بر سبک زندگی و رفتار باروری زنان اثر گذارند اشاره می کند. در نگاه وی، بسیاری از مادران جوان دوست دارند پس از ازدواج، حداقل مدت زمانی را برای خود زندگی و فعالیت داشته باشند و امروزه برای بسیاری از زنان این مساله به عنوان یک هنجار پذیرفته شده در آمده است. همچنین بخش قابل توجهی از زنان معتقدند برای آزادی فردی خود باید مبارزه کنند و لذا تمایلی به فرزندآوری نشان نداده و یا اینکه معتقدند فرزند آوری را باید به تاخیر انداخت (بالانوف و همکاران، 131:2009).

بدون تردید، فرهنگ یک جامعه نیز به سهم خود می تواند نقش مهمی در اشاعه نوآوریها از جمله پذیرش یکنوع ذهنیت و یا رفتار باروری جدید ایفا کند زیرا برخی فرهنگ ها بیش از بقیه آمادگی پذیرش نوآوری را دارند اما در برخی فرهنگها پذیرش نوآوری بسیار دشوار و زمانمند است. علاوه براین، نخبگان و قشرهای اجتماعی با نفوذ هم می توانند در اشاعه نوآوریها در سطح جامعه نقش مهمی داشته باشند چرا که به نظر لستاق¹ (1988) بدلیل تمرکز تحصیلات، منابع و امتیازات در لایه های بالایی جامعه، نوآوریهای فرهنگی معمولاً از نخبگان و طبقات اجتماعی بالا آغاز شده و طبقات پایین تر این نوآوریها را از طریق تقلید می پذیرند (زارع، 228:1393). بر این اساس، وقتی طبقات اجتماعی با نفوذ، یک ایده تازه و یا یکنوع رفتار و سبک زندگی را می پذیرند و بدان عمل می کنند، پس از چندی این مساله معمولاً به قشرهای دیگر سرایت کرده و بقیه نیز از آنان پیروی میکنند. پولاک واتکینز (1993) نیز تاکید دارند که اگر نوآوریها- از جمله رفتارهای باروری جدید- بطور متناسبی قالب بندی شود و گروههای اجتماعی با نفوذ آنها بپذیرند، کاهش تمایل به فرزند آوری و نهایتاً افت نرخ باروری امکانپذیر خواهد شد.

پیشینه تجربی پژوهش

در زمینه تمایل به فرزند آوری طی سالهای اخیر تحقیقات متعددی در کشور انجام گرفته که اشاره به برخی از آنها مفید خواهد بود. مشفق (1391) مطالعه ای پیرامون رابطه میان ارزش و اهمیت فرزندان با میزان باروری در شهر تهران و در بین مجموعه ای از زنان شاغل و غیر شاغل انجام داده است که در این پژوهش مشخص شد 25% زنان مورد مطالعه تمایل به تک فرزندی، 66% دو فرزندی، و تنها 9% تمایل به سه فرزندی داشته اند. این در حالی بوده است که 35% آنان دارای یک فرزند، 35% دارای دو فرزند و 15% نیز سه فرزند داشته اند. اهمیت و ارزش فرزندان نیز در نگاه زنان شاغل و غیر شاغل تفاوت معنا داری با فرزندآوری نداشته است (محمودی، 1393). در تحقیق دیگری، خلج فراهانی (1391) با مطالعه 871 زن و مرد در آستانه ازدواج و 920 زن و مرد متأهل و دارای یک فرزند زیر 5 ساله، تمایلات مربوط به تک فرزندی و برخی عوامل موثر بر این تمایل را در شهر تهران بررسی کرد. یافته های پژوهش وی نشان داد 46% پاسخگویان تمایل به تک فرزندی و 43.2% تمایل به دو فرزندی داشته اند. عوامل موثر بر تمایل

¹ . Lesthaeghe, R.

زنان و مردان به تک فرزندی را مواردی چون: فرد گرایی، نگرانی های فرزند پروری، توجه به کیفیت و آرمانگرایی در تربیت فرزند تشکیل می دهد (خلج فراهانی، 1391). محمودی و همکاران (1393) رفتار و تمایل به باروری را در دو منطقه از شهر تهران در بین 360 نفر از زنان تهرانی مورد بررسی قرار دادند و نتایج نشان داد 35.8٪ آنها دارای یک فرزند هستند در حالیکه در بین آنها تنها 14.4٪ قصد تک فرزندی داشته اند. 49٪ زنان مورد بررسی دارای دو فرزند بوده اند و از این میان، 10٪ دوست دارند فرزند سومی را هم بدنیا بیاورند اما 39 درصد بقیه همان دو فرزند را کافی میدانند. در نهایت، 14٪ زنان دارای سه فرزند بوده اند که از گروه 8٪ قصد دارند فرزند چهارم خود را نیز بدنیا بیاورند. یافته های این پژوهش نشان میدهد بین متغیر اهمیت و ارزش فرزندان با گرایش به داشتن فرزندی دیگر رابطه معنا داری وجود دارد. مهربانی (1394) در مطالعه ای بر روی برخی شاخصهای توسعه مربوط به 158 کشور دریافت که با سواد میمترین عامل موثر در کاهش باروری است، هر چند که بر اساس یافته های این پژوهش، میزان ثبت نام در آموزش عالی، شهر نشینی و میزان استفاده از وسایل تنظیم خانواده نیز در کاهش باروری اثر گذار هستند. این پژوهش همچنین نشان داد که جوامعی که نرخ تورم بالاتری دارند، نرخ باروری و فرزند آوری زیادتری نیز نسبت به بقیه دارند. همچنین، مشفق و همکاران (1393) در مطالعه ای پیرامون رابطه میان اشتغال و تمایل به فرزند آوری تعداد 1546 نفر از زنان شاغل در آستانه ازدواج را در سطح کشور مورد بررسی قرار دادند. نتایج این پژوهش نشان داد بین تعداد فرزندان موجود در خانواده و تمایل به فرزند آوری بیشتر هم در زنان شاغل و هم غیر شاغل رابطه معنا دار وجود داشته است. در استانهای ایلام، چهار محال بختیاری، کهگیلویه و بویر احمد بیش از نیمی از زنان شاغل تمایل به داشتن سه تا چهار فرزند داشته اند در حالیکه در استانهای گیلان، البرز و فارس اکثریت زنان مورد بررسی به ترتیب با 89.7٪، 92٪ و 88٪ تمایل به یک تا دو فرزند دارند. از جمله جدیدترین تحقیقات در این زمینه، مطالعه ای است که عبداللهی و رحیمی (1396) پیرامون نحوه برخورد کاربران اینترنتی با سیاست اعلام شده افزایش فرزند آوری که در برنامه پنجم توسعه اعلام شده است انجام داده اند. این پژوهش در بین 799 نفر از کاربران اینترنتی که اخبار مرتبط با افزایش فرزند آوری را در فضای مجازی دنبال کرده و نسبت به آن اعلام نظر کرده اند صورت گرفت و نتایج نشان داد کاربران در قبال این مساله رویکرد های متفاوتی داشته اند بگونه ای که 89.7٪ رویکرد انتقادی، 9.7٪ رویکرد موافق و نهایتاً 0.6٪ رویکرد منفعلانه با موضوع دارند. بر اساس همین نتایج، 43٪ کاربران بر ابعاد اقتصادی مساله تاکید داشته اند، 38٪ بر ابعاد اجتماعی، 12٪ بر ابعاد فرهنگی و نهایتاً 7٪ کاربران نیز به ابعاد سیاسی موضوع اشاره کرده اند.

به اجمال، در تحقیقات داخلی مربوط به سالهای اخیر نکات مشترکی را می توان یافت. نخست اینکه چون تمامی آنها پس از سیاست های رسمی اعلام شده مبنی بر ضرورت افزایش جمعیت در کشور صورت گرفته اند، از اینرو می توانند انعکاسی از دیدگاه عمومی را در این رابطه نشان دهند. دیگر اینکه در شرایط کنونی، از نگاه مردم الگوهای دو فرزندی و تک فرزندی، به ترتیب، مطلوبترین الگوهای فرزند آوری در شهرهای بزرگ تلقی می شوند. سوم اینکه، چون غالب تحقیقات در پایتخت، شهرهای بزرگ و مراکز استانها صورت گرفته است، تبعاً نقطه نظرات اهالی شهرهای کوچک و روستایی نیز در این زمینه می تواند تصویر کاملتری از رفتار باروری بویژه تمایل به فرزند آوری را در سطح جامعه ارائه نماید و نکته اخیر، عمده ترین انگیزه برای انجام پژوهش حاضر بوده است. البته، مطالعه در زمینه باروری و تمایل زنان به فرزندآوری موضوع چندان تازه ای نیست اما این مطالعات در سایه سیاستهای رسمی مبنی بر لزوم افزایش جمعیت کشور حال و هوای تازه ای بخود گرفته است. تحقیقات انجام شده عمدتاً بر روی شهرهای بزرگ متمرکز بوده اند و از شهرهای کوچک و مناطق روستایی غفلت شده است، در حالیکه بنظر میرسد شهرهای کوچک و مناطق روستایی با توجه به فرهنگ کهن فرزند دوستی در آنها، قاعدتاً می باید در این سالها بهتر از شهرهای بزرگ با سیاست افزایش فرزند همهانگ و همسو شده باشند. بدین خاطر، بررسی ابعاد کمی و کیفی فرزندآوری و تمایل زنان و خانواده ها به این مساله بویژه در شهرهای کوچک، ضرورتی دو چندان پیدا کرده است و در همین راستا، محقق سعی دارد با مطالعه پیرامون تمایل به فرزند آوری و برخی مسایل مربوط به آن، گامی هر چند کوچک در این مسیر بردارد. از اینرو، پژوهش حاضر در پی دانستن این است که تمایل و رفتار باروری در منطقه کاشان بویژه در بین زنان چه وضعیتی پیدا کرده است. در این چهارچوب، شناسایی اهداف ویژه زیر نیز در دستور کار این پژوهش قرار می گیرد:

- شناخت میزان تمایل به فرزند آوری در بین زنان متأهل مورد بررسی

- شناخت میزان فرزندآوری واقعی در زنان متاهل
- شناخت الگوهای رایج فرزندآوری در بین زنان متاهل
- شناسایی برخی عوامل غیر ساختاری و موثر بر تمایل به فرزندآوری در زنان متاهل

روش پژوهش:

از آنجا که این پژوهش یک مطالعه اکتشافی و از نوع پیمایشی- توصیفی بوده است، اطلاعات و داده‌های لازم به روش پیمایش و از طریق یک پرسشنامه محقق ساخته جمع‌آوری و سپس تجزیه و تحلیل شده است. جامعه آماری پژوهش را زنان متاهل ساکن در چند شهر و یک روستای منطقه کاشان (کاشان، آران و بیدگل، بادرود، قمصر، یزدل) با جمعیت تقریبی 129144 نفر تشکیل داده است که از آن میان جمعیت نمونه‌ای معادل 720 نفر مورد بررسی قرار گرفته‌اند. شیوه نمونه‌گیری در این تحقیق، دو مرحله‌ای و مرکب از نمونه‌گیری تصادفی و نمونه‌گیری سهمیه‌ای غیر متناسب بوده است. ابتدا کلیه خیابانهای شهرهای مورد بررسی و تمام کوچه‌های روستای مورد بررسی (یزدل) فهرست برداری شده و سپس به قید قرعه تعدادی از آنها انتخاب گردیده و سپس با اختصاص سهمیه برابر به خیابانها و کوچه‌های انتخابی در هر شهر یا روستا، طی روزهای آذرماه 1397 نمونه‌گیری به صورت حضوری انجام شده است. ابزار تحقیق را یک پرسشنامه محقق ساخته شامل هشت سوال بسته و چند گزینه‌ای و یک سوال باز و تشریحی پیرامون ویژگی‌های پاسخگویان، تعداد فرزندان که دارند، تعداد فرزندان که می‌خواهند داشته باشند تشکیل می‌دهد. نهایتاً، اطلاعات بدست آمده به کمک نسخه 22 نرم افزار SPSS استخراج و تجزیه و تحلیل شده است.

تعریف مفاهیم

منطقه کاشان: در این پژوهش منطقه کاشان شامل شهر کاشان و تعدادی از شهرها و روستاهای اطراف آن اطلاق می‌شود. در این رابطه شهرهای آران و بیدگل، قمصر، بادرود و روستای یزدل که به فاصله تقریبی از 5 تا 50 کیلومتری شهر کاشان قرار دارند مورد بررسی قرار گرفته‌اند و سطح سنجش این متغیر اسمی بوده است.

فرزند آوری: فرزندآوری در این پژوهش اشاره به کمیت و تعداد فرزندان دارد که زنان می‌خواهند داشته باشند و یا اینکه واقعا دارند. این مفهوم با کمک سه شاخص کم‌فرزندی، نورمال و پُر فرزندگی سنجیده شده و سطح سنجش آن نیز رتبه‌ای است. ملاک این طبقه‌بندی در حقیقت تعداد فرزندان لازم برای جایگزینی نسل می‌باشد که در ایران 2.1 فرزند برای هر زن است. براین اساس، فرزندآوری نورمال اشاره به فرزندآوری در سطح جایگزینی نسل و یا کمی بیش از آن (2 و 3 فرزند) دارد، کم‌فرزندی به فرزندآوری کمتر از سطح جایگزینی نسل (صفر و یا یک فرزند) و پُر فرزندگی نیز به فرزندآوری بالاتر از تعداد 3 فرزند اطلاق شده است.

یافته‌های پژوهش

الف. یافته‌های توصیفی

1. ویژگی پاسخگویان بطور کلی و به تفکیک مناطق جغرافیایی

جامعه مورد مطالعه را 720 نفر از زنان متاهل ساکن شهرهای کاشان، آران و بیدگل، قمصر، بادرود و روستای یزدل تشکیل می‌دهند. میانگین سن این زنان بین 30 تا 34 سال، میانگین تحصیلات آنان در سطح دیپلم، عمدتاً خانه‌دار، بعضی کارگر و یا کارمند بوده و متوسط درآمد ماهانه آنان بین دو تا سه میلیون تومان است. بطور متوسط، سابقه ازدواج

زنان مورد بررسی بین ۸ تا یازده سال است، غالباً خواهان دو فرزند هستند البته، ویژگیهای پاسخگویان در هریک از مناطق مورد بررسی بدین شرح می باشد:

در شهر **کاشان**، واقع در 120 کیلومتری شمال شرق اصفهان، جامعه مورد بررسی را 420 نفر از زنان متاهل تشکیل می دهند که میانگین سنی آنها 30 تا 34 سال و متوسط تحصیلات آنان در سطح دیپلم است. اکثریت آنها خانه دار (65٪)، وسایقه ازدواجشان بطور متوسط بین 9 تا 11 سال است. بیشتر آنها خود را مدرن میدانند تا سنتی و غالباً خواهان حداقل دو فرزند هستند (79٪). اگرچه میانگین فرزندآوری واقعی آنان کمتر از دو فرزند (1.6 فرزند) بوده است. در شهر **آران و بیدگل**، که در فاصله 5 کیلومتری از شمال شرق کاشان واقع شده است، جامعه مورد بررسی را 90 نفر از زنان متاهل تشکیل می دهند که میانگین سنی آنها نیز 30 تا 34 سال و تحصیلات آنان بطور متوسط در سطح دیپلم است. نیمی از آنها خانه دار (54٪)، و تقریباً 29٪ آنان در مشاغل کارگری و آزاد شاغلند و متوسط درآمد ماهانه آنان دو و نیم میلیون تومان وسایقه ازدواجشان بطور متوسط بین 9 تا 11 سال است. خود را بیشتر سنتی میدانند تا مدرن و غالباً خواهان حداقل دو فرزند (2.2 فرزند) هستند اگرچه بطور متوسط کمتر از دو فرزند (1.7 فرزند) بدنیآ آورده اند. در روستای **یزد**، که در فاصله تقریبی 15 کیلومتری از شمال کاشان واقع شده است، جامعه مورد بررسی را تعداد 120 نفر از زنان متاهل با میانگین سنی 30 تا 34 سال، تحصیلات کمتر از دیپلم، غالباً خانه دار (70٪)، و بعضاً کارمند (16٪) و متوسط درآمد ماهانه دو و نیم میلیون تومان تشکیل می دهد. سابقه ازدواجشان بطور متوسط بین 9 تا 11 سال است. نیمی از آنان خود را سنتی و نیم دیگر، خود را مدرن تلقی می کنند. اغلب زنان مورد بررسی در این روستا نیز خواهان حداقل دو فرزند (2.3 فرزند) هستند اگرچه عملاً کمتر از دو فرزند (1.7 فرزند) بدنیآ آورده اند. در شهر **بادرود**، به فاصله تقریبی 50 کیلومتری از جنوب شرق کاشان، جامعه مورد بررسی را تعداد 60 نفر از زنان متاهل با میانگین سنی 35 تا 39 سال، تحصیلات در سطح دیپلم، تنها یک سوم آنها خانه دار (28.8٪)، و نیمی از آنان شاغل (47.4٪)، با متوسط درآمد ماهانه تقریباً دو و نیم میلیون تومان تشکیل می دهد. سابقه ازدواج زنان مورد بررسی در بادرود بطور متوسط بین 9 تا 12 سال است و این گروه غالباً خود را مدرن تلقی می کنند (78٪). بطور متوسط آنها خواهان یک تا دو فرزند بوده (1.8 فرزند) و تقریباً به همین مقدار نیز فرزند بدنیآ آورده اند (1.5 فرزند). بیش از نیمی از زنان یعنی 53.4٪ فرزند نداشتند و یا فقط یک فرزند دارند که نشان از گستردگی فرزندآوری کمتر از سطح جایگزینی نسل در این شهر دارد. نهایتاً در شهر **قمصر**، واقع در 25 کیلومتری جنوب غرب کاشان، جامعه مورد بررسی را 30 نفر از زنان متاهل با میانگین سنی 25 تا 30 سال، تحصیلات فوق دیپلم تا لیسانس، نیمی از آنها خانه دار (53٪)، و بخشی نیز شاغل در مشاغل آزاد و یا کارمندی (37٪)، با میانگین درآمد تا دو میلیون تومان تشکیل می دهد. سابقه ازدواج زنان مورد بررسی در قمصر بطور متوسط بین 6 تا 9 سال است و غالباً خود را مدرن و امروزی تلقی می کنند. بطور متوسط خواهان حداکثر دو فرزند (1.8 فرزند) بوده اند اما کمتر از این مقدار فرزند بدنیآ آورده اند (1.1 فرزند).

2. تنوع الگوی فرزند آوری

از مجموع زنان مورد مطالعه، 169 نفر تمایل به "کم فرزند" دارند یعنی فرزند نخواسته و یا فقط یک فرزند می خواهند. تمایل به کم فرزند بیش از همه در زنان اهل بادرود، بعد از آن در زنان قمصری، و سپس در زنان اهل کاشان، آران بیدگل و یزدل دیده می شود. بخش دیگری از زنان مورد مطالعه خواهان فرزند آوری در "سطح نورمال" بوده اند. فرزند آوری نورمال به الگوی باروری متناسب با سطح جایگزینی نسل و کمی بیش از آن اشاره دارد و از اینرو تمایل به داشتن دو تا سه فرزند، در این پژوهش به عنوان یک الگوی نورمال تلقی شده است. تمایل به الگوی نورمال فرزند آوری با حجم 453 نفر، بطور میانگین 63٪ از کل جمعیت نمونه را تشکیل داده و پر طرفدارترین گرایش به فرزند آوری در کاشان و شهرها و روستاهای اطراف آن تلقی می شود. الگوی نورمال در زنان اهل کاشان و آران بیدگل از همه قویتر (65٪) و در بادرود از بقیه ضعیفتر (48.3٪) بوده است. همچنین، در بین زنان مورد مطالعه، 98 نفر یعنی گرایش به داشتن فرزندان زیاد یعنی بیش از سه فرزند دارند. تمایل به "پُر فرزند" بیش از همه در زنان روستای

یزدل (18.3٪)، و سپس شهرهای کاشان (13.6٪)، آران بیدگل (12.2٪)، بادرود (10٪) و قمصر (6.7٪) دیده می شود. تفاوتی که در توزیع درصدی الگوهای کم فرزندی، نورمال و پُرفرزندی در مناطق مختلف دیده می شود یک تفاوت معنادار بوده و نتایج آزمون کای اسکوئر $\{X^2 = 17.3 \text{ و } sig. = 0.027\}$ بین مناطق مورد مطالعه و تمایل به فرزندآوری نیز آنرا تایید می کند. نکته دیگر اینکه، همین تفاوت نیز در فرزندآوری واقعی زنان در مناطق مختلف مشاهده گردیده است، از اینرو برای فهم بهتر و امکان مقایسه های روشنتر، در جدول شماره 1 توزیع درصدی تمایل به انواع الگوهای فرزندآوری به همراه توزیع درصدی فرزندآوری واقعی زنان ارائه شده است:

جدول شماره 1. توزیع درصدی تمایل زنان به فرزندآوری و فرزندآوری واقعی آنها

پُر فرزندی	فرزندآوری نورمال	کم فرزندی	تمایل به پُر فرزندی	تمایل به فرزندآوری نورمال	تمایل به کم فرزندی	
6.2	43.8	49.3	13.6	65	21.4 %	کاشان
7.8	47.8	41.1	12.2	65.7	22.2	آران و بیدگل
8.3	49.2	42.5	18.3	61.7	20	یزدل
11.7	35	53.3	10	48.3	41.7	بادرود
6.7	20	73.3	6.7	60	33.3	قمصر

یافته های جدول شماره 1 نشان میدهد اگرچه اکثریت زنان مورد بررسی در کاشان و اطراف آن بطور میانگین به الگوی نورمال باروری یعنی دو تا سه فرزند تمایل داشته اند اما فرزندآوری واقعی آنان اینگونه نبوده است زیرا در عمل و بطور متوسط، بیشتر آنان (52٪) حداکثر یک فرزند (الگوی کم فرزندی)، 39٪ از آنها دو یا سه فرزند (الگوی نورمال) و فقط 9٪ بیش از سه فرزند (الگوی پُر فرزندی) بدنیا آورده اند. این فاصله بین تمایل به باروری و باروری واقعی در مناطق مورد مطالعه یکسان نبوده است بطوریکه بیشترین فاصله و شکاف در شهر قمصر دیده می شود زیرا 60٪ زنان قمصری مورد بررسی گرایش به الگوی نورمال دو یا سه فرزندی داشته اند اما در عمل فقط 20٪ آنان دو یا سه فرزند بدنیا آورده اند. فاصله بین تمایل به الگوی نورمال و تحقق این الگو در عمل در بقیه مناطق نیز کم و بیش دیده می شود و در این بین، کمترین فاصله بین تمایل و واقعیت فرزندآوری را در زنان ساکن در شهر بادرود و روستای یزدل می توان مشاهده کرد.

علاوه براین، نتایج جدول شماره یک بیانگر وجود فاصله میان تمایل به الگوی کم فرزندی (حداکثر یک فرزند) و تحقق این الگو در مناطق مختلف مورد بررسی است. مثلا در حالیکه 33.3٪ زنان قمصری تمایل به کم فرزندی داشته اند اما در عمل تقریباً دو سوم این زنان (73.3٪) حداکثر یک فرزند بدنیا آورده اند. پس از قمصر، میزان شکاف بین تمایل به کم فرزندی و کم فرزندی واقعی در کاشان و بقیه مناطق مورد مطالعه دیده می شود بویژه اینکه کمترین فاصله بین تمایل به کم فرزندی و کم فرزندی واقعی در زنان بادرودی به چشم می خورد. از سوی دیگر، زنانی که خواهان فرزندان زیاد بوده اند (الگوی پُر فرزندی) نیز در عمل - به جز قمصر و بادرود- نتوانسته اند فرزندان زیاد (بیش از سه فرزند) بدنیا بیاورند و نتایج جدول شماره یک، فاصله بین تمایل زنان به الگوی پُر فرزندی و میزان تحقق این الگو را در عمل نشان می دهد. مثلا در حالیکه 18.3٪ زنان مورد مطالعه در روستای یزدل تمایل به الگوی پُر فرزندی داشته اند اما در عمل فقط 8٪ آنها نتوانسته اند این الگو را تحقق بخشیده و بیش از سه فرزند بدنیا آورند. همین فاصله بین تمایل و واقعیت در

زنان اهل کاشان و یزدل نیز دیده می شود. بدین ترتیب، گویا در سالهای اخیر، شرایط و اوضاع اقتصادی و اجتماعی اجازه تحقق فرزند آوری در سطح الگوی نورمال و یا الگوی پرفرزندگی را به زنان و خانواده ها حتی در شهرهای کوچک و مناطق روستایی نیز نداده است. البته ممکن است گرایش به کم فرزندگی بعضا به مساله "اشاعه سبک زندگی غربی" در جامعه ارتباط داده شود اما پذیرش چنین ادعایی در شهرهای بزرگ قابل قبول تر است تا شهرهای کوچک و سستی که چندان تحت تاثیر تبلیغات و رسانه های نوین نبوده و پایبندی به سنت و مذهب در آنها نیرومند است.

3. تیپ اجتماعی زنان در انواع الگوهای فرزند آوری

تمایل به الگوی کم فرزندگی (حد اکثر یک فرزند) در 23٪ از زنان مورد بررسی مشاهده شده است و به عبارتی، تقریبا از هر چهار زن متأهل یک نفر تمایل به الگوی فرزندآوری کمتر از جایگزینی نسل دارد. اگر بخواهیم بدانیم که این گروه از چه تیپ اجتماعی تشکیل شده است، نتایج توصیفی پژوهش نشان می دهد حدود دو سوم این زنان 25-29 ساله و در سنین جوانی اند (65٪) اما تقریبا یک سوم آنها 30-39 ساله و در سنین میانسالی هستند (31.4٪). اکثریت این گروه دیپلمه، دانشجو و یا لیسانس بوده (76.3٪) و درآمد آنها عمدتا تا 3 میلیون تومان در ماه است (72٪). کمتر از نیمی از آنها خانه دارند (47٪)، اما بقیه شاغلند و مشاغل آنها بیشتر کارمندی، معلمی و شغل آزاد بوده است. غالب این زنان خود را مدرن و امروزی میدانند (79.2٪) و سابقه ازدواج آنها بطور میانگین بین 6 تا 9 سال می باشد.

متقابلا، تمایل به الگوی پرفرزندگی (بیش از سه فرزند) در 14٪ در صد از زنان مورد مطالعه دیده می شود، یعنی از هر 7 زن متأهل فقط یک نفر گرایش به الگوی پرفرزندگی دارد. تیپ اجتماعی این گروه براساس نتایج توصیفی بدست آمده بدین صورت است: این زنان عمدتا در سنین میانسالی و اوایل بزرگسالی یعنی بین 30 تا 44 سال قرار دارند (77٪) اگرچه 20.4٪ زنان این گروه در سنین جوانی بوده اند (20 تا 29 ساله) و به عبارتی، یک پنجم زنان متأهل و جوان علاقمند به داشتن فرزندان زیاد هستند. تحصیلات زنان متمایل به داشتن فرزندان زیاد غالبا در سطوح ابتدایی تا دیپلم قرار دارد (76.6٪) و درآمد آنان نیز بطور متوسط حداکثر تا 3 میلیون تومان بوده است (85.7٪). اکثریت آنان (82.7٪) خانه دارند و خود را غالبا سستی میدانند (77.6٪). سابقه ازدواج این گروه از زنان عمدتا بیش از 12 سال بوده است (72.5٪)، به عبارت دیگر، زنان متأهل و دارای سابقه ازدواج کمتر، تمایل چندانی به داشتن فرزندان زیاد از خود نشان نداده اند.

ب. یافته های تحلیلی

بدون تردید، شرایط اجتماعی و اقتصادی می توانند در خصوصی ترین تصمیمات خانواده ها بصورت مستقیم و یا غیرمستقیم دخالت نموده و رفتار زنان و مردان را در حوزه های مختلف زندگی تحت تاثیر خود قرار دهند. رفتار باروری نیز از این قاعده کلی مستثنا نیست و بخش قابل توجهی از تصمیمات بویژه در زنان متأهل با توجه به شرایط و اوضاع اقتصادی - اجتماعی جامعه رقم می خورد. برخی از مهمترین تئوریها در زمینه باروری نیز بدین مساله اشاره کرده اند و تحقیقات انجام شده نیز همواره به تاثیر شرایط ساختاری جامعه در این خصوص اشاره داشته اند. در کنار عوامل ساختاری، سهم برخی عوامل سطح خرد و غیرساختاری را نیز نباید در اثر گذاری بر تمایل به فرزند آوری و رفتار باروری نادیده گرفت. شناسایی سهم این عوامل سطح خرد - در کنار شرایط کلان اجتماعی اقتصادی کشور از جمله اهداف این پژوهش بوده است. عوامل سطح خرد در این تحقیق عمدتا به خصوصیات زنان متأهل، یعنی اصلی ترین تصمیم گیرندگان فرزند آوری مربوط می شود. به عنوان نمونه، ویژگیهایی چون سن، تحصیلات، جایگاه شغلی و یا درآمد زنان ممکن است می توانند بر نگرش و رفتار باروری زنان اثر گذار بوده و آنها را به سمت الگوی کم فرزندگی و یا پرفرزندگی و ... سوق دهند. بدین منظور، در این بخش، ابتدا رابطه میان برخی ویژگی های اجتماعی پاسخگویان و میزان تمایل آنها به فرزند آوری از طریق آزمون کیندال مورد سنجش قرار گرفته که نتایج آن در جدول شماره دو ارائه می گردد:

جدول شماره 2. نتایج آزمون کیندال پیرامون رابطه تمایل به فرزند آوری و ویژگیهای اجتماعی زنان

نتیجه	Sig.	Kendal(C)	
وجود رابطه مستقیم	0.000	0.268	سن - تمایل به فرزند آوری
وجود رابطه معکوس	0.031	-0.252	تحصیلات - تمایل به فرزند آوری
وجود رابطه معکوس	0.041	-0.061	درآمد - تمایل به فرزند آوری
وجود رابطه معکوس	0.000	-0.127	جایگاه شغلی - تمایل به فرزند آوری
وجود رابطه مستقیم	0.000	0.259	سابقه ازدواج - تمایل به فرزند آوری
وجود رابطه معکوس	0.000	-0.406	خودپنداره سنتی ومدرن - تمایل به فرزند آوری

نتایج آزمون های کندال در جدول شماره دو نشان می دهد عواملی چون سن و سابقه ازدواج زنان با میزان تمایل آنها به فرزندآوری رابطه مستقیم و هم افزا دارد بدین معنا که هرچه سن و سابقه ازدواج زنان مورد بررسی بالاتر باشد (میانسال و بزرگسال) تعداد فرزندی که دوست دارند بدنیا بیاورند نیز بیشتر است. همچنین، نتایج جدول نشان میدهد سطح تحصیلات، درآمد، جایگاه شغلی و نیز طرز تلقی زنان از خود به عنوان یک زن سنتی یا مدرن رابطه معکوسی با میزان تمایل به فرزندآوری داشته است. به سخن دیگر، هرچه تحصیلات زنان، جایگاه شغلی و درآمد آنها بالاتر بوده و خود را بیشتر مدرن تلقی کرده اند، تمایل آنها به فرزندآوری و تعداد فرزندان نیز به همان نسبت کاهش یافته است، هر چند که این رابطه در مورد سطح درآمد بسیار ناچیز و ضعیف بوده است. در ادامه، رابطه میان ویژگیهای زنان با تعداد واقعی فرزندان آنها مورد آزمون قرار گرفتند و جالب اینکه نتایج آزمونهای کندال نشان داد تمامی ویژگیهای اجتماعی زنان مورد بررسی - به استثنای درآمد- با تعداد فرزندان واقعی که بدنیا آورده اند رابطه معنادار داشته و نوع این رابطه ها (مستقیم یا معکوس بودن) نیز در هر مورد مشابه با موارد متناظر ذکر شده در جدول شماره دو می باشد.

نتیجه گیری:

در این پژوهش، کنکاش در باره وضعیت فرزند آوری و میزان تمایل به آن بویژه در کاشان و برخی شهرها و روستاهای اطراف آن در اواخر سال 1397 مد نظر بوده و این پژوهش در حالی صورت گرفت که سیاستهای رسمی کشور در سالهای اخیر بر پایه افزایش جمعیت تنظیم و در برنامه پنجم توسعه تدوین و نهایی شده بود. اهدافی چند در دستور کار این پژوهش قرار داشت که از آنجمله آنها شناخت میزان تمایل به فرزند آوری و تعداد واقعی فرزندان در بین زنان متأهل و ساکن در شهرهای کاشان، آران و بیدگل، قمصر، بادرود و همچنین روستای یزدل بوده است. منطقیه مورد مطالعه که در این پژوهش هم تمایل آنان به فرزندآوری و هم فرزندآوری واقعی آنان مورد سنجش قرار گرفته است از جمله مناطق سنتی و مذهبی کشور بوده و دارای مردمی عموماً پایبند به سنن و آداب فرهنگی گذشتگان می باشد. نتایج پژوهش نشان داد تمایل به داشتن دو یا سه فرزند نیرومندترین گرایش و خواسته زنان در مناطق مورد بررسی است. اکثریت زنان مورد مطالعه تمایل به داشتن دو یا سه فرزند (الگوی نورمال فرزندآوری) دارند، اگرچه در عمل، کمتر از این تعداد بدنیا آورده اند و الگوی کم فرزندی (حداکثر یک فرزند) بیش از الگوی نورمال در این گروه از زنان اتفاق افتاده است. در حقیقت، تمایل زنان مورد مطالعه بیش از همه متوجه الگوی نورمال فرزند آوری (داشتن دو یا سه فرزند)، بعد از آن متوجه الگوی کم فرزندی (حد اکثر یک فرزند) و نهایتاً به سمت الگوی پُر فرزندی (بیش از 3 فرزند) معطوف بوده است، اما در عمل، تعداد فرزندی که زنان مورد بررسی واقعا بدنیا آورده اند بترتیب الگوی کم فرزندی، الگوی نورمال و نهایتاً الگوی پُر فرزندی را نشان می دهد. بدین ترتیب، با وجود تبلیغات و سیاستگذاریهای رسمی برای افزایش فرزند آوری، گویا هنوز زنان و خانواده ها قانع نشده اند که فرزند آوری را افزایش دهند زیرا در این شرایط آنها به نفع خود و خانواده هایشان نمی دانند، از اینرو می توان گفت در حال حاضر الگوی رایج فرزندآوری در شهرهای کوچک و روستا های منطقه کاشان الگوی کم فرزندی است. بر خلاف تصویری که ممکن است از جوامع کوچک و سنتی بویژه منطقه کاشان در زمینه باوری و رواج پُر فرزندی در اذهان وجود داشته باشد اما در این مناطق، بطور متوسط از هر 100 زن مورد

بررسی، تنها 8 نفر الگوی پر فرزند (بیش از 3 فرزند) را در عمل دنبال می کنند. شاید بتوان بخش مهمی از دلایل رواج الگوی کم فرزند را به شرایط دشوار اقتصادی و اجتماعی کشور مربوط دانست که طی سالیان اخیر باعث شده است تا - حتی در منطقه ای مانند کاشان- بین تمایل زنان به الگوی نورمال فرزند آوری و فرزند آوری واقعی آنها فاصله و شکاف قابل توجهی (21٪) ایجاد شده و اثر گذاری سیاستهای افزایش جمعیت خنثی گردد. کم ارزش شدن پول ملی، رشد تورم، بیکاری گسترده، پایین آمدن قدرت خرید مردم و افزایش هزینه های زندگی در سالهای اخیر، خانواده های ایرانی بویژه زنان را به تامل و بازنگری در میزان فرزندآوری سوق داده و حتی علیرغم میل شخصی به داشتن دو یا سه فرزند، عملاً بسیاری از آنان اجازه داشتن بیش از یک فرزند را به خود نمی دهند. مسأله نگرانی از هزینه های روز افزون اقتصادی و از شرایط غیر قابل پیش بینی آینده اوضاع نیز در اظهارات برخی پاسخگویان بصورت پاسخ به سوالات تشریحی منعکس شده بود. این مسأله را همسو با نظریه استرلین می توان دانست که رفتار باروری را حاصل محاسبه هزینه- فایده فرزندآوری تلقی کرده و معتقد بود اگر بواسطه شرایط اقتصادی جامعه، هزینه های مالی (خوراک و پوشاک و مسکن) و هزینه های اجتماعی (آموزش، بهداشت، گذران فراغت و ...) برای تولید و پرورش فرزند بالا باشد تمایل به فرزندآوری کاهش می یابد زیرا دیگر بفرع خانواده ها بویژه زنان نیست. از سوی دیگر، تحلیل گری بکر که تربیت و نگهداری فرزندان را به نوعی رقیب فعالیتهای اجتماعی، اقتصادی، آموزشی و بویژه اشتغال زنان میدانند نیز می تواند در تبیین میزان تمایل به کم فرزند و کم فرزند واقعی خصوصاً در شهر بادرود و قمصر که در آنها بخش مهمی از زنان مورد مطالعه شاغل بوده اند کمک نماید.

در کنار وضع کلی اقتصاد و شرایط ساختاری کشور، بنظر میرسد برخی عوامل سطح خرد نیز در گرایش زنان به فرزندآوری دخیل بوده اند، از اینرو یکی دیگر از اهداف این پژوهش شناسایی این گونه عوامل غیر ساختاری مرتبط با تمایلات فرزندآوری بوده است. نتایج بدست آمده از آزمون کندال نشان داد برخی ویژگیهای مربوط به زنان در میزان تمایل آنها به فرزند آوری نقش دارد. مثلاً معلوم شد که سن و سابقه ازدواج زنان در منطقه کاشان با میزان تمایل آنها به فرزندآوری رابطه مستقیم و هم افزا دارد بدین معنا که هرچه سن و سابقه ازدواج زنان مورد بررسی بالاتر است (میانسال و بزرگسال) تعداد فرزندان که دوست دارند بدنیا بیاورند نیز بیشتر است. متقابلاً، در بین زنان متاهل جوان و یا دارای سابقه ازدواج اندک، تعداد فرزندان را که دوست دارند بدنیا بیاورند کمتر بوده است. این نتیجه نشان از تغییر در نگرش زنان به فرزند خواهی از نسل گذشته به نسل جدید، حتی در شهرهای کوچک کشور می دهد. همچنین، یافته ها نشان داد ویژگیهایی چون سطح تحصیلات، درآمد، جایگاه شغلی و نیز طرز تلقی زنان از خود به عنوان یک زن سنتی یا مدرن، رابطه معکوسی با تمایل آنها به فرزندآوری داشته اند. به این معنا که، هرچه تحصیلات زنان، جایگاه شغلی و درآمد آنها بالاتر بوده و خود را بیشتر مدرن تلقی کرده اند تا سنتی، تمایل آنها به فرزندآوری نیز به همان نسبت پایین تر بوده است. در ادامه، رابطه میان ویژگیهای زنان با تعداد واقعی فرزندان آنها مورد آزمون قرار گرفتند و جالب اینکه نتایج آزمونهای کندال نشان داد تمامی ویژگیهای اجتماعی زنان مورد بررسی - به استثنای درآمد- با تعداد فرزندان واقعی که زنان بدنیا آورده اند رابطه معنادار داشته و نوع این رابطه ها نیز (مستقیم یا معکوس بودن) در هر مورد مشابه با موارد متناظر ذکر شده می باشد. جالب اینکه، در نتایج توصیفی ملاحظه شد که درآمد تقریبی زنان طرفدار الگوی کم فرزند و زنان طرفدار الگوی پرفرزند در سطح یکسانی قرار داشته است (تا سه میلیون تومان در ماه) و آزمون کندال نیز نشان داد سطح درآمد زنان در منطقه کاشان تأثیر چندانی روی گرایشات فرزندآوری آنها ندارد. این بدان معناست که بر خلاف تاکید موردادک (1980) بر نقش آفرینی درآمد و نحوه توزیع درآمدها در رفتار باروری زنان، در این پژوهش سطح درآمد نقشی در رفتار باروری نداشته و علیرغم برابری تقریبی سطح درآمد زنان، گروهی از زنان به کم فرزند و گروهی از آنان به پرفرزند تمایل دارند.

بحث و نظر

سیاستگذاری در امور جمعیتی یکی از وظایف طبیعی است که بسیاری حکومت ها در شرایط ضروری برای جامعه تنظیم و اجرا می کنند. تازه ترین سیاست جمعیتی در ایران نیز در اوایل دهه 90 شمسی، لزوم افزایش جمعیت کشور در قالب "طرح جامع جمعیت و تعالی خانواده" بوسیله شورای عالی انقلاب فرهنگی پیشنهاد شده و کلیه نهادهای مسئول برای

اجرائی شدن آن بسیج شدند. اما این سیاست - بواسطه فقدان وجود مقدمات و زمینه های لازم- از جنبه های گوناگون مورد انتقاد متخصصان قرار داشته و موفقیت چنین طرحی از همان ابتدا با تردیدهای فراوانی روبرو بوده است. به اعتقاد برخی کارشناسان، اساسا جمعیت یک حوزه کاملا در اختیار دولتها نیست تا برای آن تصمیمات فوری و قاطعانه اتخاذ کرده و به موفقیت آن مطمئن باشند، بلکه نیازمند همکاری مردم و تهیه شرایط و مقدماتی است تا خانواده ها اجرای سیاست های جمعیتی را در راستای منافع خود بدانند. از اینرو، نمی توان و نباید با زبان سیاسی در باره جمعیت و خانواده صحبت کرد و یا اینکه جمعیت را جزئی از یک پروژه توسعه سیاسی تعریف نمود زیرا سیاست، جمعیت و خانواده هر کدام برای خود منطبق و الزامات خاصی را دنبال می کنند(قانعی راد، 1396:14). گذشته از این، گروهی از متخصصان ایرانی ساختار کنونی جمعیت - که یک ساختار رو به میانسالی است- را یک ساختار جمعیتی ایده آل برای رشد و توسعه اقتصادی کشور میدانند زیرا برای اولین بار در تاریخ ایران بخش عمده جمعیت در سن فعالیت (15 تا 64 سال) قرار گرفته و بخش مصرف کننده جمعیت - بویژه جمعیت زیر 15 ساله- رو به کاهش گذارده است. چنین پدیده ای نه تنها خطرناک نیست بلکه فرصتی کمیاب در اختیار مسئولین می گذارد تا با توسعه اشتغال برای جمعیتی که عمدتا در سنین کار و فعالیتند بتواند سطح تولید و ثروت عمومی را افزایش دهد(سرایی، 1394:12). بنابراین شاید حداقل تا سه دهه آینده بهتر باشد بجای سیاستهای مشوق فرزندآوری، به کمک متخصصان و کارشناسان سیاستهای ابتکاری و متنوعی برای کار آفرینی و اشتغال متناسب با ساختار جمعیتی فعلی کشور طراحی و اجرا شود.

از سوی دیگر، پژوهش حاضر نشان میدهد خانواده های ایرانی بویژه رفتار باروری زنان حتی در مناطق سنتی، مذهبی و کم جمعیت نیز عملا در انطباق با سیاستهای افزایش جمعیت نبوده است، بلکه عوامل ساختاری و غیر ساختاری در شرایط حاضر آنان را به کنترل و تنظیم هر چه بیشتر فرزندآوری سوق می دهد. در واقع، این پژوهش و پژوهشهای مشابه سالهای اخیر که قبلا بدانها اشاره شد، همچون آنچه ای تمام نما در مقابل سیاست لزوم افزایش جمعیت قرار گرفته و شکست تجربی و میدانی طرحی را که احتمالا هزینه های هنگفتی برای آن صرف شده است را به نمایش می گذارند. شاید اگر پیش از اتخاذ چنین سیاستی، تحقیقات و نظرسنجی های جامع و مناسبی در سطح مناطق مختلف کشور صورت گرفته و میزان موفقیت سیاست ذکر شده برآورد می شد، امروز در مسیر دیگری قرار داشتیم.

منابع:

خلج آبادی فراهانی فریده. (1391). قصد و عملکرد زنان و مردان همسر دار ساکن تهران در خصوص تک فرزندی و عوامل اجتماعی فرهنگی تعیین کننده آن. گزارش نهایی طرح پژوهشی. تهران: موسسه مطالعات و مدیریت جامع و تخصصی جمعیت کشور

زارع، بیژن. (1393). جمعیت شناسی اقتصادی اجتماعی (ویراست 2). تهران: انتشارات سمت.

سرایی، حسن. (1391). جمعیت شناسی و جمعیت ایران (فصل 3 و 4). تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای آسیا و اقیانوسیه

سرایی، حسن. (1394). بازتولید جمعیت ایران: وضع موجود و ملاحظات دربارہ سیاستگذاری. فصلنامه علوم اجتماعی، شماره 68، ص 1 تا 35.

عبداللهی عادل و رحیمی علی (1396) تفسیر و بازنمایی ابعاد مختلف فرزند آوری در بین کاربران اینترنتی. فصلنامه جمعیت، سال بیست و چهارم، شماره 99 و 100، بهار و تابستان 1396، ص 47 تا 64.

قانعی راد محمد امین. (1396). زوال پدر سالاری: فروپاشی خانواده یا ظهور خانواده مدنی؟. انتشارات نقد فرهنگ

مهربانی وحید. (1394) نظریه تقاضا و عوامل کلان تعیین کننده باروری: شواهدی جهانی. فصلنامه جمعیت، سال بیست و دوم، شماره 93 و 94، پاییز و زمستان 1394، ص 1 تا 18.

محمودی محمد جواد و صادقی حنا نه سادات.(1393). تاثیر ارزش فرزندان بر گرایش به داشتن فرزند دیگر در شهر تهران. فصلنامه جمعیت، سال هجدهم، شماره 87 و 88، بهار و تابستان 1393. ص 1 تا 20.

ویکس، جان. (1385). جمعیت: مقدمه ای بر مفاهیم و موضوعات (فصل 1 و 2). مترجم الهه میرزایی. تهران: نشر موسسه آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه ریزی

World Health Organization.(2009).World Health Statistics, Table (9), Pp.: 131-141.
Balabanov,C., Nauk, B., Caralieva,Z. (2009). Typology of Motivations about Having / Not Having Children. Journal of Social Research, No.3. P: 129-136.

+ + +

Pattern of Fertility among women in Small Cities

Seyed Kamaledin Mousavi

Assistant Professor of Sociology in the University of Kashan

Abstract:

This article is related to an exploratory study about fertility among women in Kashan region, which was conducted in the end of 2018. Research population included 129144 married women who live in the region, out of which 720 persons were selected as the sample and studied in the cities of Kashan, Aran- Bidgol, Badrood, Ghamsar and the village of Yazdel. Findings shows that most of women tended to have a “normal fertility pattern” i.e. having two or three children, but they actually had fewer than two ones. It shows a gap between the propensity to fertility and the reality of childbearing among women in the region. Indeed, beside of the macro socio-economic circumstances of the country, there are some micro-level factors impacting on the propensity to childbearing. In this regard, the results of the study show that some variables such as age, ducation, marriage duration and job status had significant relations with childbearing and propensity to it.

Keywords: fertility propensity, demographic policy, socio-economic conditions, childbearing